

خیلواکی



استقلال

www.esteqalaal.net

دوشنبه ۰۸ فروری ۲۰۲۱

میر عبدالرحیم عزیز

انحطاط و اضمحلال امپراتوری امریکا

نویسنده: میدیا بنجامین (Medea Benjamin)

مترجم: میر عبدالرحیم عزیز

۲/۴/۲۰۲۱

در سال ۲۰۰۴، یک خبرنگار به اسم ران سوسکایند از یکی از مشاوران قصر سفید اداره بوش که ممکن کارل روف باشد، نقل قول نموده که لاف میزد "ما اکنون یک امپراتوری هستیم، وقتی اقدامی می کنیم، واقعیت خود را ایجاد می نمائیم." او برداشت سوسکایند را مبنی بر اینکه پالیسی عامه باید در واقعیت های جامعه ریشه داشته باشد، نادیده گرفت. مشاور به خبرنگار گفت، "ما بازیگران تاریخ هستیم، شما و همه شما به مطالعه آنچه که ما انجام می دهیم، محکوم خواهید شد."

شانزده سال بعد، جنگهای امریکا و جنایات جنگی که توسط دولت بوش آغاز شد، فقط هرج و مرج و خشونت را گسترش داد و این پیوند تاریخی جنایت و ناکامی، قدرت و اقتدار جهانی امریکا را بطور قابل پیش بینی تضعیف کرده است. با نگاه به قلب امپراتوری، صنعت بازاریابی سیاسی که روف و همکارانش در آن شرکت داشتند، در یک خصوص موفق بوده اند که بیشتر از عراقی ها، روس ها یا چینی ها، خود امریکانی ها را متفرق ساخته تا بر قلب و ذهن آنها حکمروائی نمایند.

پوچی ادعای امپراتوری اداره بوش این بود که امریکا از آغاز یک امپراتوری بوده است. استعمال سیاسی اصطلاح "امپراتوری" توسط یک مامور قصر سفید در سال ۲۰۰۴ نشانه یک امپراتوری در حال ظهور نبود طوریکه او ادعا نمود، بلکه گویای یک امپراتوری فاسد و در حال سقوط بود که کورکورانه در دام مارپیچ مرگ آزار دهنده گیر افتاده است.

امریکائی‌ها همیشه از ماهیت جاه طلبی‌های امپراتوری‌کشورشان غافل نبودند. جورج واشنگتن نیویورک را "مقر یک امپراتوری" توصیف کرد و لشکرکشی وی علیه نیروهای انگلیسی در آنجا را "مسیر امپراتوری" دانست. نیویورکی‌ها مشتاقانه هویت ایالت خود را به عنوان ایالت امپراتوری پذیرفتند که هنوز هم در ساختمان امپایر استیت و لوحه‌های ایالت نیویورک ثبت شده است.

گسترش حاکمیت ارضی آمریکا بر سرزمین‌های بومیان آمریکا، خرید لوئیزیانا و الحاق شمال مکزیکو در جنگ مکزیکو-آمریکا، یک امپراتوری را ساخت که از امپراتوری جورج واشنگتن سبقت جست. اما این گسترش امپراتوری بیش از آنچه امریکائی‌ها تصور می‌کنند بحث برانگیز بود. چهارده تن از پنجاه و دو سناتور امریکائی مخالف معاهده سال ۱۸۴۸ برای الحاق بیشتر خاک مکزیکو بودند که بدون آن هنوز هم امریکائی‌ها می‌توانستند که از کالیفرنیا، آریزونا، نیومکزیکو، تکزاس، نوادا، یوتا و بیشتر کلرادو به عنوان نقاط دلچسپ مکزیکو دیدار نمایند.

در شکوفائی کامل امپراتوری آمریکا پس از جنگ جهانی دوم، رهبران آن مهارت و ظرافت لازم را برای اعمال قدرت امپراتوری در جهان پس از استعمار درک کردند. کشوری که برای استقلال از انگلیس یا فرانسه جنگید، از مهاجمان امپراتوری آمریکا استقبال نمی‌کرد. بنابراین رهبران آمریکا سیستمی از استعمار نوین را بوجود آوردند که از طریق آن حاکمیت امپراتوری خود را در بیشتر مناطق جهان اعمال کردند، درحالی‌که از استعمال اصطلاحاتی مانند "امپراتوری" یا "امپریالیسم" که اعتبار آنها را صدمه میزد و تضعیف می‌نمود، با احتیاط اجتناب می‌کردند.

این به عهده منتقدانی مانند رئیس جمهور کوام نکروما از گانا گذاشته شد که بطور جدی سلطه امپراتوری را مورد بررسی قرار داده که کشورهای ثروتمند هنوز بر کشورهای مستقل مستعمراتی مانند کشور وی اعمال می‌کردند. نکروما در کتاب خود به اسم "استعمار نو: آخرین مرحله امپریالیسم"، استعمار نوین را به عنوان "بدترین شکل امپریالیسم" محکوم کرد. وی نوشت: "برای کسانی که این عمل را انجام می‌دهند، به معنای قدرت بدون مسئولیت است و برای کسانی که از آن رنج می‌برند، به معنای بهره برداری بدون جبران خسارت است."

پس امریکائی‌های پس از جنگ جهانی دوم در ناآگاهی دقیق از واقعیت امپراتوری آمریکا رشد کردند و افسانه‌هایی که برای پوشاندن آن ساخته شده، زمینه مساعدی را برای چند دستگی سیاسی و از هم پاشیدگی فراهم کرده است. ترمپ "آمریکا را دوباره بزرگ بساز" و قول بایدن برای "بازگرداندن رهبری آمریکا" هر دو جذبه اشتیاق برای میوه‌های امپراتوری آمریکا هستند.

بازی های ملامتی گذشته در مورد اینکه چه کسی چین یا ویتنام یا کوبا را از دست داده است به داخل امریکا سرایت نموده که چه کسی امریکا را از دست داده و چه کسی می تواند عظمت یا رهبری افسانه ای سابق را بازگرداند. حتی چینیکه امریکا در توسعه کرونای عالمگیر در صدر جهان قرار داشته و اجازه میدهد که مردم و اقتصادش را نابود کند، رهبران هیچ یک از دو حزب آماده بحث واقع بینانه تری در مورد چگونگی بازتعریف و بازسازی امریکا به عنوان یک کشور پس از امپراتوری در جهان چند قطبی امروز نیستند.

هر امپراتوری موفق از طریق ترکیبی از قدرت اقتصادی و نظامی خود را توسعه داده و مناطق دور دست را اداره و استثمار کرده است. حتی در مرحله جدید استعماری امپراتوری امریکا، نقش اردوی ایالات متحده و CIA این بود که درهای باز را بکوبند که از طریق آن تاجران امریکائی بتوانند با حفظ اصول دست داشته، فروشگاه ها را به راه انداخته و به توسعه بازارهای جدید اقدام نمایند.

اما اکنون نظامی گری و منافع اقتصادی امریکا از هم جدا شده اند. به غیر از چند مقاطعه کاران نظامی، مشاغل امریکائی هیچ اصول دست داشته را در ویرانه های عراق یا سایر مناطق جنگ فعلی امریکا تعقیب نکرده اند. هجده سال پس از حمله امریکا، بزرگترین شریک تجاری عراق چین است در حالیکه افغانستان از پاکستان است، سومالیا از امارات متحده عربی است و لیبیا هم متعلق به اتحادیه اروپا میشود.

ماشین جنگی ایالات متحده به جای گشودن درها برای تجارت بزرگ امریکا یا حمایت از موقعیت دیپلماتیک امریکا در جهان، به يك گاو نر در فروشگاه جهانی چین تبدیل شده است و با استفاده از يك قدرت نابود کننده برای بی ثبات کردن کشورها و خراب کردن اقتصاد آنها، درها را عوض باز کردن برای فرصت های اقتصادی، بسته است. انحراف منابع از نیازهای واقعی در داخل و آسیب رساندن به جایگاه بین المللی امریکا به جای تقویت آن شهرت امریکا را سخت صدمه زده است.

هنگامی که رئیس جمهور آیزنهاور نسبت به "نفوذ نا موجه" مجموعه نظامی- صنعتی امریکا هشدار داد، او دقیقاً پیش بینی این نوع دوگانگی خطرناک بین نیازهای واقعی اقتصادی و اجتماعی مردم امریکا و یک ماشین جنگی را کرده بود که هزینه آن بیش از ده اردوی بعدی در جهان است، اما

نمی تواند در یک جنگ پیروز شود یا یک ویروس را شکست دهد، چه رسد به اینکه یک امپراتوری از دست رفته را دوباره احیاء نماید.

چین و اتحادیه اروپا به شرکای عمده تجاری اکثر کشورهای جهان تبدیل شده اند. ایالات متحده هنوز هم یک قدرت اقتصادی منطقه ای است، لکن حتی در امریکای جنوبی هم اکنون اکثر کشورها تجارت بیشتری با چین انجام می دهند. نظامیگری امریکا با هدر دادن منابع ما در خرید سلاح و جنگ، این گرایش ها را تسریع کرده است، در حالیکه چین و اتحادیه اروپا در توسعه اقتصادی صلح آمیز و زیرساخت های قرن ۲۱ سرمایه گذاری کرده اند. بطور مثال، چین بزرگترین شبکه ریل سریع السیر را در طی ۱۰ سال (۲۰۰۸-۲۰۱۸) ساخته است و اروپا از دهه ۱۹۹۰ شبکه سریع خود را اعمار نموده و گسترش می دهد، اما راه آهن سریع السیر در امریکا هنوز فقط روی نقشه نشسته است.

چین ۸۰۰ میلیون نفر را از فقر نجات داده است، در حالیکه سطح فقر امریکا طی ۵۰ سال به ندرت تکان خورده و فقر کودکان افزایش یافته است. امریکا هنوز ضعیف ترین شبکه امنیت اجتماعی در میان کشورهای توسعه یافته را دارد و فاقد سیستم صحت جهانی است. نابرابری در ثروت و قدرت ناشی از نئولیبرالیسم مفرط باعث شده است که نیمی از امریکائی ها پس انداز کمی داشته و یا اینکه پس انداز ندارند تا بتوانند در دوران بازنشستگی زندگی خوبی داشته باشند و یا هرگونه اختلال در زندگی را تحمل نمایند.

اصرار رهبران ما برای کاهش ۶۶ درصدی هزینه های اختیاری فدرال ایالات متحده به منظور حفظ و گسترش یک ماشین جنگی که مدتهاست مفیدیت اش در امپراتوری اقتصادی در حال سقوط امریکا به پایان رسیده است، در واقعیت اتلاف تضعیف کننده منابعی است که آینده ما را به خطر می اندازد.

چند دهه قبل، مارتین لوتر کینگ به ما هشدار داد "ملتی که سال به سال همچنان بیشتر از برنامه های اعتلای اجتماعی صرف هزینه های دفاع نظامی می کند، به مرگ معنوی نزدیک می شود".

همانطور که دولت ما بحث می کند که آیا ما می توانیم کمک به مردم را به خاطر صدمه از ویروس COVID و یا یک معامله جدید سبز و سیستم صحتی همگانی را "تحمل کنیم"، عاقلانه خواهد بود

که تشخیص دهیم که تنها امید ما برای تبدیل این امپراتوری فاسد و رو به زوال به یک کشور پویا و مرفه پس از امپراتوری این است که با سرعت و عمیقاً اولویت های ملی خود را از نظامی گری غیر ضروری و مخرب به برنامه های اعتلای اجتماعی که دکتر کینگ خواستار آن بود ، تغییر دهیم.